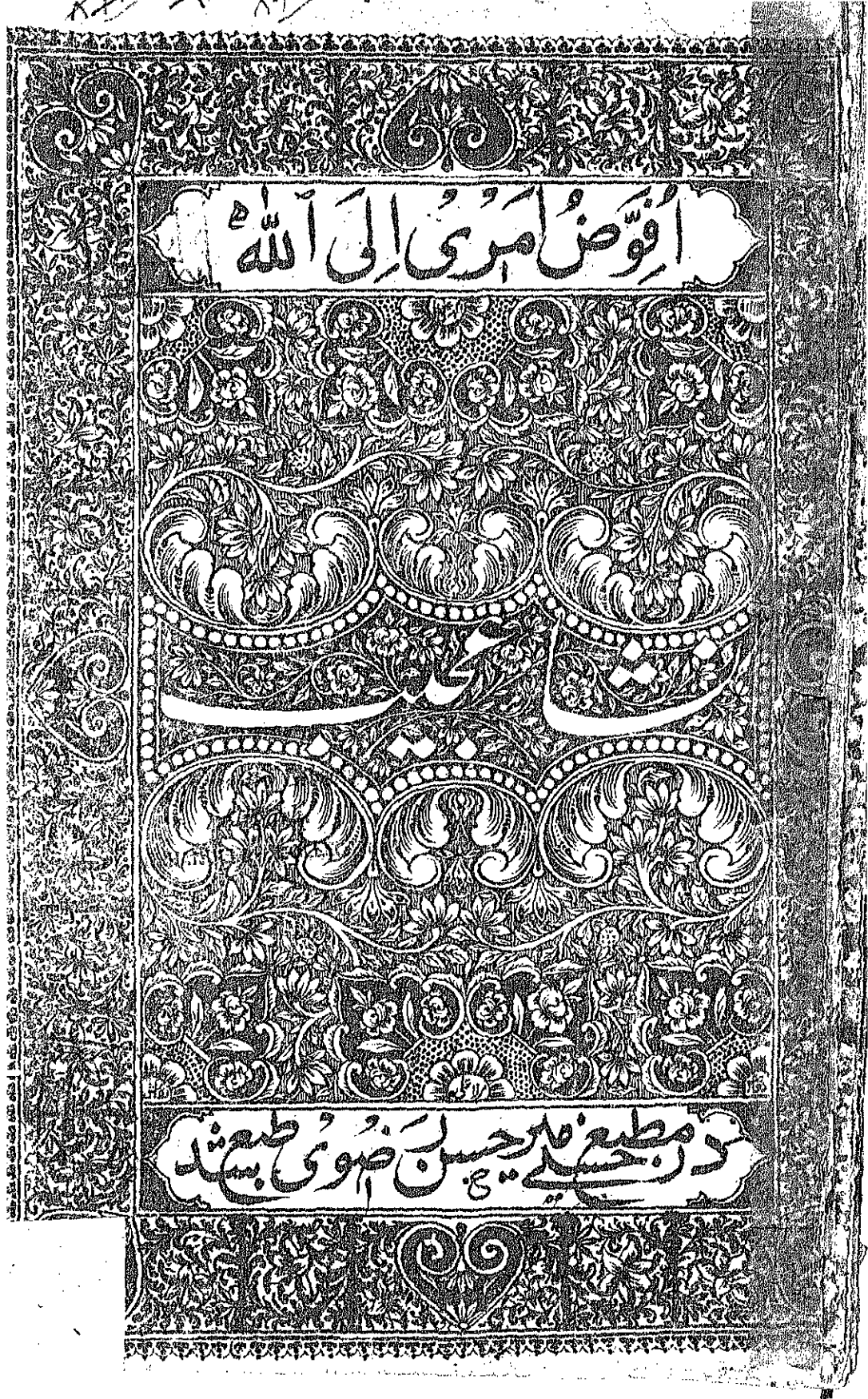


191500
19



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE13532

(5)

۸۱۱
۱۳۵۳۱۱



University Library

Aligarh.

SUBHANULLAH COLLECTION

بسم الله الرحمن الرحيم

CHROMED-2002

منتبای بی منتبای و تاشهای لا انتباهم خالق را دوست که ریاست و الای آفرینش
از فرس زمین تا عرش برین چنانچه باید آفرانست و شنای وافر و حمد متواضعانه
راست است که آیت زیبای خلقت از تحت الشری تا فوق سماوی که شاید نگاشت
فلک الافلاک از بحر قدرت او قطره ایست و نیز اعظم از آسمان حکمت او ذره
نگره قصر کبریا بی جلاش رفیع تر از انست که کند او نام بدانجا تواند رسید فضای
عظیمش از وضعت بدایت معرست و عظمت صفاتش از منقصت نهایت منفرد
کبریا که بیات جهان پادشاه خدای تراست و ازل تا ابد پادشاهی تراست و تویی
اول و آخر جمله چیزها تا آغاز داری تا انجام نیز و از تو بحیر عقل و دانش پناه و تصور
بکار تو گم کرده راه و در و دما و دود و صلو و غیره و دشوار و وضعه منوره و سرخ
توفیق و کعبه دارین صاحب قاب و حسین که در تمهید شریعت عز و قیفا از دجائن

نامی نگذاشت و تخته زاکیه داد و عید و ایام تحفه جناب فیضاب سلطان عرب
و بچم برگزیده افریده کار عالم که در آتش محفل شرع از اصل نافرعی می جهان
آزادی جز به ترتیب پسیده نگذاشت بیست و یکم فقره انکینه از و به ملکات پیش
را خیزنه از و به از به خلق پیش دانسته فقره فخر خویش دانسته و صلی الله علیه و علی آله
و اصحابه و سلم اتا بعید از این برای انور و خاطر ضایع گستر و انایان خرد و
و عالی ریان بنبر و روحانی و مشیر نماند که بنده احقر و ذره ای فقر محمد جعفر ولد شیخ
محمد فاضل که بنالیف این حقیقه کاین و تصنیف این رساله لطافت آئین پرداخت
از ساکنان قصبه بجز دست و قصبه مذکور نمیگشت از اعمال سرکار کاتبه مشغول
بلا و به خطه ایست و پذیرد و میگشت بی نظیر طایرش چون باطن عارفان
خدا آگاه صاف و مصفا و باطنش لبان ظاهر و بلند ان والا جاه آراسته و
خوشا به حسن چون بیاض چهره سبزی قدان رحمت افزا و مرغوب و شایسته
او و دیده ماه خندان و گلشن و خوب قاسم جبران و گلشن محمد و طوبی و طاهرین
و خان مبهوش حسرت دید میضادین و بیران عالی رایش بر عطار و بیفت
دست نجاران ثابت پایش از برام گوی پیر دلی ربوده دل و دریا نش
از نهایت تهافت چون حال ارباب اقبال غنی خاطر اغنائش از نهایت
ضمیر اصحاب فقر فارغ از منی اگر چه در آبادی شهرت خرد و کو چاک دفع
و اما بقضای اقل جبال اکابر و اولاد که عظم عند الله
و اکابر که بحضرت صمدیت قدس نشن افزونست و منتزل از اعلا طایفه فهم
و دلیل و جیشش آتشد که بسیاری از و اصطلان حق و معنولان و لو

سلطان در سواش اسوده اند خصوصاً زنده خدا آگاهان قدسی صفات قدوه شهیدان حیات
 از امانت زینت محفل جان بهار ز روضه ضیوان تاج تبار که افتخار گوهر مرجع اسرار سماوی عطی
 را خشنود و شکر نکست عمر آنکه چون صدقین اگر او از حد صدق و صفایش در گنبد نخلون مجده
 مانند حضرت فاروق طایفه عدل و مجاهدانش از فاف تا فاف رسیده و بنیان جناب عظام
 قوی حیا و از دم از عالم ربوده و لبان حیدر کرار طریق سخاوت و کرم پیوده خاک کس
 قبله حاجاتش و سده فیض نشان کعبه را و است سراج و روضه خلاش سر سبزه آینه
 و بیخ شجره کائناتش تحت انبری رسیده مردم دور و نزدیک از ترک و تحسین بکر ائمه
 و مقرر اند و غنی و فقیر تقبیل عبیه گردون را به این معجزه و منقحر فی فی صفوی ملائک
 بوسی او شمار و فلکات الافلاک برای طواف روضه منوره اسن در اینتر از جای والا
 و بی مقام پذیر اختیار نموده اشعار عمر کریم او همواره هند و اسلام اند اند نالین
 زبانی غازی که کرد از تیغ خونوار و بقدرت پستان را نگویند که حاکمش سراسی کفر
 غارت و بیا بد چرخه و پیر شرارت و پناه آمد درین دنیا و دین را و در رواج از خنجرش تاج
 شمس با و فلک یک کوشه از ایوان قدرش و زمین یک سنگ زینت از آن صدرش بر
 از آنجا که شمار و اوصاف آن پیر صاحب کمال فراتر از اندازه و هم و خیال است و در
 زبان او آن وصف و سائیش آن سرگروه شهادی و الا شکوه لال لاجرم این شکسته
 بال سبابت و خیال از ادب بعید انگاشته سبب نالین نخه لطیف را بر عرض
 می در آرد که چون سعادت طراز محمد نواز که این فقیر قادر می رابطه برادری می دارد
 بنامه می میرد زبانی پیر از قصبه سبویه محال قانو گوئی خود جدا شده در وطن مانده و در
 خانه مجموعه تلف و نطق شیخ پیر محمد و لیدر شیخ محمد یوسف استقامت و زنده خواهد

نموده لیکن انشائی که در خور و پس او باشد بر فورست بهمند اولهذابن ستهام مکتوبالی که در
سالف انام از طرف خود و بعضی دو کشند ان عالی مقام و برادران ستوده فرجام بجای از
بزرگان و غیران ارقام نموده بود و بر واحد از تکلف ضعیفی خالی نیست فرام آورده بر بنیان
بر خست باستصواب حقائق و معارف آگاه قدوده در نشان ثبات قدم شیخ محمد خرم مبین
نبت نوع مرقوم ساخت نوع اول در کتابات نوع دوم در رسالات نوع سوم در قطعات
نوع اول در کتابات مکتوبه اولی خدمت ارشاد بابت قدوده الساکین زبده الفکار
مقبول حضرت خیر ابد شاه علامه نقشبند از طرف خود و می شیخ محمد خرم مشتمل لازم بار چه حکم
آفتاب پرست آن زیب خرقه گفت و ایقان زینت و لوقی طریقت و عرفان و سید
کتاب خدا وانی خاندان باب مسلمان خاصه در گاه احدیت مقبول جناب حدیث و ا
عمل خیرت و ملکوت و اننده اسرار لاهوت آنکه چرخ طالع مقابل گیم که متن بی اعتبار است
و کسوت زرنگار شمس پس حبه سخطش بنمیدار جامه سادش دیوچرم کمال او چون
لبان از ده پاره کرده و مخیاس خاست اساسش بن مجاهدش چون خفاش از حشر
و خیمت ناکامی خنجریده بر بخار می معقد آن شرح الاعتقاد روشن و مانده با و بعد از سیاحت
عقیده سادات و از روی خدمت لازم البرکت که در عرصه قریطاس سنگین بر عرض عرض
می در لید و که این عبودیت گیش از ان پیش در چکله انا و اباد و رسیدن قدرت و فضل خاتم
مرد و مرقوم حاتم که از روی ظاهر برین زیب از پریشان و شیخ و آرد و در باطن خیر و
حق بنه می انکار و میگردد نیند ناگاه اندت شش ماه شوق الهی در دنیا خانه باطن این
عقیده ظاهر و باطن استیلا یافته و شش عشق کبریا از هر سو سینه دل را گرفته لاجار خانه
جان را از مشاع محبت دنیا خالی ساخته و ترک انو کر می کرده بخانه رسیده و گوشت خاکسار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عطر بری مینمود و بپاشش مانند چهره گل و میان دلاویزی میکرد و در هنگامی که در گش و خشم انتظار
نشاده بود و از غایت بگرانی چون بپند لیب از فراق گل خار خار و در جگر داشت
بدرست شنید و جلوه دار که یک صبا از تیر قناری می آید و شمر شمر است چهره در و
افروخت و بطلان آن دماغ و دوستان یک رنگ طراوت تازه گرفت و گشتار
خاطر مجانب صبر القلب گل گل شگفت آنچه از احداث باغچه متصل باغ قمره شجره
اعتبال و مایه آری مرز گل آری و طلبه اشتن بعضی نهال مشکه کیده و انناس شفق
و انگور و زرد آلود و مال آن قلی بود و خیر طلب حسب طلب و نیازب لازم و سسی و کلاش
بکار برده از قمره اینکه در اینجا باغی چنانچه باید نیست بنا علیه نیست نیامده لیکن چون عطر
بسیار می آید و دیگر آنچه آن سر بایه فروست و بی ازین بوی طلبیده است و اندک باغ و بوی آن
نما از حلقه طلبیده اطلاع داشته و این شجره افضل از بقیه است که در آن بوی خوش و طعم
از قشقه نو آری از قشقه نو آری طلبیده است و در قشقه نو آری طلبیده است و در قشقه نو آری طلبیده است
سبیل چنانچه بخواهند خورد و این در قشقه نو آری طلبیده است و در قشقه نو آری طلبیده است
خاطر بخواهند آورد و اگر چه بخواهند از این قشقه نو آری طلبیده است و در قشقه نو آری طلبیده است
شیر از آن تو باشد اما بر مزید احتیاط بقلم آید و در سینه مقتضی است که بهرین مطلب است و قائم
چون ششم که خسته خاطر آن فراق را بنزد که و او می نویسان با و به اخلاص را مایه صدر که
نزد بود و معطر و معطر و اندر پایش عمر و دولت بهر بهار و در خزان آفت و در آن بر کلاه
بست تا بود و ز توگی خضر بگیتی جاوید به سبزه با و چون عمر تو از آب بقا بهر کجا
چشم بخدمت بیاد و تقابست پناه میر محمد شاه شمل تر ملازم

خوشتر یافت تازش مهر و میدان نیلکه سپهر بهر قضا و رنگ ز تاز است و ستمند ماه
 بجو لا نگاه چرخ کبود و بتا زبانه قدر در این تر از تو سن جمیت و آرام رام آن شهسوار شکر
 صورت سخیل از باب قدرت اختر شیر جرج نقابت گوهری نظیر درج نجابت نقاد و دودان
 ممد و علایز بدۀ خاندان عروا اعتلا با و از آنجا که الطهارت جوش و خروش باطن محبت موعظ شیخ بهمان
 در کار هست مخلصان بی ریا ازین رویه عار لاجرم عنان او هم قلم یکبارگی از ان وای
 معطوف داشته بشماره مد عاجر لان می دهد که درینو لا از زبان حسن جان سوداگر ساکن بهیلو
 ظاهر شد که غر خان سوداگر چند اسب از جنس کچی مجلس پیش خوانده شکل نادر سر کار و اسب
 جناب آورده از آنجمله ای سنجاب مشایده افتاد که بلق ایام چنان فرس خوش ترکیب بی بی
 در تازی نژادی بد آن نژاد و جمال از زبان عربی و لسان ترکی آتش آن نشینده
 با و بانی است که در تندی و چالاک میز و ترانه شد بخیر و گوی عرفی شیرازی
 اسب و صفت آن که در تندی و چالاک میز و ترانه شد بخیر و گوی عرفی شیرازی
 جواب داد که در نظر برین قیمتی آن عراقی سبب بهر داری کرده و مردان دیگر نیز خوا
 سوداگر مسطور بی آنکه اسب مرقوم را نظر اقبال و عوا سبب منزلت دیو انصاحب
 در حال بگذرد و به جانب کمر را گذاشت و تاز ازینجا که دیو انصاحب قبله عاشق اسب ایند
 از آن وقتی که توفیق آن نشینده اند میفرمایند که اگر برای طلاء و نقره قیمت آن بیش از
 و ظاهر بیکان زبده بشریت عایت و اسب شناسی بهره دارند و ستمند و زنده که ایشان
 نزد سوداگر مسطور زفته اسب را به بینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نمود و
 ملاج و دست که در فرستاده آید و از راه عنایات و وصود بر پند و یکت اسب ابرش
 سبب جنگلی و شکار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورد ملا و دیگر اسب مخلص نیز
 البته تنه بر سر اسب را در جاده

در تازی نژادی بد آن نژاد و جمال از زبان عربی و لسان ترکی آتش آن نشینده
 با و بانی است که در تندی و چالاک میز و ترانه شد بخیر و گوی عرفی شیرازی
 اسب و صفت آن که در تندی و چالاک میز و ترانه شد بخیر و گوی عرفی شیرازی
 جواب داد که در نظر برین قیمتی آن عراقی سبب بهر داری کرده و مردان دیگر نیز خوا
 سوداگر مسطور بی آنکه اسب مرقوم را نظر اقبال و عوا سبب منزلت دیو انصاحب
 در حال بگذرد و به جانب کمر را گذاشت و تاز ازینجا که دیو انصاحب قبله عاشق اسب ایند
 از آن وقتی که توفیق آن نشینده اند میفرمایند که اگر برای طلاء و نقره قیمت آن بیش از
 و ظاهر بیکان زبده بشریت عایت و اسب شناسی بهره دارند و ستمند و زنده که ایشان
 نزد سوداگر مسطور زفته اسب را به بینند بعد شناختن عیب و هنر قیمت مشخص نمود و
 ملاج و دست که در فرستاده آید و از راه عنایات و وصود بر پند و یکت اسب ابرش
 سبب جنگلی و شکار فرستاده اند شکر عنایات بجا آورد ملا و دیگر اسب مخلص نیز
 البته تنه بر سر اسب را در جاده

میرسد قائل که آن باریک بین معانی و وجه هر سوره رسانیده او را روانه این صوب نمایند و بگویند
 خوش اسلوبی که بچنگ افتد خیزده ابلاغ دارند زیاده بخرشون چه نویسد بکجا بنده هم
 در خدمت نیادت و رفعت پناه صفوت و نجابت و سستگاه زبده و قیقه سبحان
 معنی شناس میر محمد عباس از طرف عمود قاسم مشبه تلامزم طبر مستور گشت
 بیت جان من سینه رخ تو فاشه وار و سلسله باشد که میکند کو کو و
 نشانی نقاب آن فصل شاخسار و انش پر و بی عند لب بوستان والا
 شکوهی شایسته و دول پسندیده حضرت غرور جل نه بدرجه ایست که حاکم عالم بودی
 بال پر کشاید طوطی زبان و بیان آن زبان آوری نماید پست ز شرح خود انش پر و روح آلا
 افتد و اگر غم نامه بجز تو بر بندم بیالی او پیکو طایمی که بر بیری آن سعادت موصلت که چون غنقا
 ناید پست که تو در بار بزم شاید پرواز کند کجای که بساعت آن شرف ملازمت که مانند سیرغ
 انجمن نهانست چون مرغ دست آموز در دست این بیت همای اوج سعادت بدام افتد
 اگر نگذری در مقام افتد از آنجا که این دولت عظمی و روزی در دست و شرح خود
 آن بقلم و زبان تنبیر ناگر که حصول آن بفضل خداوند و دریافت آن بصیرت آن تدبر و کلام
 خردمند می حواله نمود و بطلب پرواز و که در سالک شسته شیشین نامی چند دست چه
 از کو سبلان موزنگ آباد وین سرزمین آوره بود و تو تیار و جلای انصافی مرزا کافی که
 خدمت سیرگری اینجا دارد و از بهنگام باگت خردوس ناز و ک شدن آفتاب طریق طبر و سید
 جی سپارد و بزور خیم حکومت چون کاشین جنگل نغدی و راز کرده آنهم طبر و رای تمیسه
 از کجنگ و سعه گرفت و هر چند در بنیاد و بنسار الیه گفته شد و لیکن چون بطور غشش
 انداوه غفلت و غرور شجون است بیخ بخاطر نیاده از ان باز بقول آنکه بیت کجا
 باشد

میر محمد عباس از طرف عمود قاسم مشبه تلامزم طبر مستور گشت
 بیت جان من سینه رخ تو فاشه وار و سلسله باشد که میکند کو کو و
 نشانی نقاب آن فصل شاخسار و انش پر و بی عند لب بوستان والا
 شکوهی شایسته و دول پسندیده حضرت غرور جل نه بدرجه ایست که حاکم عالم بودی
 بال پر کشاید طوطی زبان و بیان آن زبان آوری نماید پست ز شرح خود انش پر و روح آلا
 افتد و اگر غم نامه بجز تو بر بندم بیالی او پیکو طایمی که بر بیری آن سعادت موصلت که چون غنقا
 ناید پست که تو در بار بزم شاید پرواز کند کجای که بساعت آن شرف ملازمت که مانند سیرغ
 انجمن نهانست چون مرغ دست آموز در دست این بیت همای اوج سعادت بدام افتد
 اگر نگذری در مقام افتد از آنجا که این دولت عظمی و روزی در دست و شرح خود
 آن بقلم و زبان تنبیر ناگر که حصول آن بفضل خداوند و دریافت آن بصیرت آن تدبر و کلام
 خردمند می حواله نمود و بطلب پرواز و که در سالک شسته شیشین نامی چند دست چه
 از کو سبلان موزنگ آباد وین سرزمین آوره بود و تو تیار و جلای انصافی مرزا کافی که
 خدمت سیرگری اینجا دارد و از بهنگام باگت خردوس ناز و ک شدن آفتاب طریق طبر و سید
 جی سپارد و بزور خیم حکومت چون کاشین جنگل نغدی و راز کرده آنهم طبر و رای تمیسه
 از کجنگ و سعه گرفت و هر چند در بنیاد و بنسار الیه گفته شد و لیکن چون بطور غشش
 انداوه غفلت و غرور شجون است بیخ بخاطر نیاده از ان باز بقول آنکه بیت کجا
 باشد

[illegible]

بیت آورد صبا نامه مشکین رقت شد من بر رخ جان تازه ز رخ قوت مسکات به سرت
عنوان در اسبیه عشرت نشان معده و تهاان پارچه کتان بر تو خلوت انگیزه جره و تهاان
که از در و جدالی آن معدن نیکی و نیکوئی چون سر سبز زرد بود لبان گل معصفر
گروانیدم قوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کنال متجی بر انست که چک ایبه موضع بود
بیتور سابق حواله باشد ملاذ افقر گفته سامی را مقدم دانسته آنچه ایما بود با از العین
میکرد اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم در آن چک را بقار بالناصفه کشکار
از ده جشن ملی و شایخ و امثال آن هر چه باشد قاشش روزی کار خود ساخت
برخی نرسانید و هنگام تقاضا از زرد و زردی گاهای خدای سرخی و زردی گاهای آفتاب شکل جوالی
نموده آتش و خرمین اعتبار خود و برای این مقدمه کلمه می شود و خود می گویند گناشته خود
بیتور مقدم چون حقیقت خود و غای این دو جوهر من گنبدیم تا با افعی معلوم شد لا چک
مردود به البقره بملنگ و صد و پست و پنجاه و یک که حوتی جوهر بود و در حال از بهر این
خبر کمال بر کوثر و دیار باو سپرد و بنده جریه تفاوت کرده حواله نموده و بنابر خبر
شکاضای سکه اسرافت نویسیانیده گرفت ازین بگذر باز حواله آن مرد و غای
میشود لیکن چون آن ملاذ در راه او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آیند
نیمه غفلت و گوی من بر آورده دست و عقل از بغل نه بر آرد چک دیگر حواله کرده شود
طی که بعد غفلت مرده حالت بدون مراد که کسان خلص می بره بجا آیند از دایه جشن
شکایت و غیر آن هر چه باشد و نصف سالم برساند و در هر بار همان نوع سلوک کرده
را مقدمت شود و میری و کماله خواهد افتاد و مقدار داده اند و در گذر نخواهد شد
از خبر را با او گفته هر چه بفرمایند عمل آرد و شکایت به چه می آید و او را در جنب

عنوان در اسبیه عشرت نشان معده و تهاان پارچه کتان بر تو خلوت انگیزه جره و تهاان
که از در و جدالی آن معدن نیکی و نیکوئی چون سر سبز زرد بود لبان گل معصفر
گروانیدم قوم بود که محمد ابدال مقدم موضع کنال متجی بر انست که چک ایبه موضع بود
بیتور سابق حواله باشد ملاذ افقر گفته سامی را مقدم دانسته آنچه ایما بود با از العین
میکرد اما شنیده باشند که در سال گذشته مقدم در آن چک را بقار بالناصفه کشکار
از ده جشن ملی و شایخ و امثال آن هر چه باشد قاشش روزی کار خود ساخت
برخی نرسانید و هنگام تقاضا از زرد و زردی گاهای خدای سرخی و زردی گاهای آفتاب شکل جوالی
نموده آتش و خرمین اعتبار خود و برای این مقدمه کلمه می شود و خود می گویند گناشته خود
بیتور مقدم چون حقیقت خود و غای این دو جوهر من گنبدیم تا با افعی معلوم شد لا چک
مردود به البقره بملنگ و صد و پست و پنجاه و یک که حوتی جوهر بود و در حال از بهر این
خبر کمال بر کوثر و دیار باو سپرد و بنده جریه تفاوت کرده حواله نموده و بنابر خبر
شکاضای سکه اسرافت نویسیانیده گرفت ازین بگذر باز حواله آن مرد و غای
میشود لیکن چون آن ملاذ در راه او نوشته اند قطع نظر از مقدمه سابق اگر آیند
نیمه غفلت و گوی من بر آورده دست و عقل از بغل نه بر آرد چک دیگر حواله کرده شود
طی که بعد غفلت مرده حالت بدون مراد که کسان خلص می بره بجا آیند از دایه جشن
شکایت و غیر آن هر چه باشد و نصف سالم برساند و در هر بار همان نوع سلوک کرده
را مقدمت شود و میری و کماله خواهد افتاد و مقدار داده اند و در گذر نخواهد شد
از خبر را با او گفته هر چه بفرمایند عمل آرد و شکایت به چه می آید و او را در جنب

شیخ فخرالدین مستقر تلمذم گنجینه تحریر یافت خداوندی که حاج محبت و احسان
 بر تارک بندگان خاص نباده شب تاریک آنها را بنور عشق روشن سازد
 شب قدر و سیئه البرأت گردانیده برادر بجان برابر و سعادت اثر نادر العجب
 شمشیر لیاقت آب گوهر صدافت را سرخ روی و دارین دارا و قصه پر غصه مهاجرت و دور
 دور و انگیزه مفارقت بر چند که از کفون دل بیش بر می آید کم بر وی تقریر می آید
 آری نغمه سرایان جنگ موافقت گفته اند بیت و تنگنای حرف نباید بیان
 بر آید که حرف و لفظ حکایات دیگر است و ناگزیر این دل سوخته لب از دقیر لب
 و دخته برین میرسد که از زبان اعترفی غلام نبی ظاهر شد که آن برادر متوفیق خداوند
 دست از ارتکاب نبی شکر که طریقه ضلالت کیشان ابراست باز داشته و استوار
 بر دانه خدایه دل را از قاشق بود و لعب خالی ساخته به تنوع این نروده جان افروز
 قشاطر و شادمانی دست و او الله تعالی جمیع مسلمانان را بر حکام شرع الهی و ائمه
 حالا که بر سر طایفه و جاده قوم پیاده اند آنچنان جد و جهد بجای آورده که جز بطاعت
 و عبادت الهی سر و آتش و دیگر کم سوای یار حضرت صمدیت خرج نکرد و بیت غافل
 احتیاط کفین سایش باشد همین نفس نفس پسین بود و هر چند در انشاء طلب مقام
 یاس و نایب مقتضای لا تقصروا امر **رحمة الله** نوبت می کفر نیست است
 حریم خاطر راه نباید داد و بیت جو یقینم آردیده گرد و سفید و برقم زودیدار
 آری سالک را درین راه اغلب حال فیض و بطاطاری پیدا شد پس در حالت فیض
 نظر بر فیض حق باید داشت بیت چه گردد و کل مشق از حق نماید که تفرقه نیست
 اسمعیل بر استخوان باشد و همچنین سالکان طریقت نمایند که طالب صافی است

برات الصبح کافه تجاره و دارنده تنگنای جان تنگ و دخته که در این نروده جان افروز
 برات الصبح کافه تجاره و دارنده تنگنای جان تنگ و دخته که در این نروده جان افروز

که بزرگتر نفی و اثبات ساحت خاطر از اخبار اسامی اقدس و دوازده و دوازده و بی که بسیاری زود و زود
بالا و دست از زیر دست گردانیده پاک و صفا سازد تا فی الحقیقه بیخ آنست و در حرم قدس باریان
و اقامت غایت کبریائی بر کلبه اخوان او بتابد و بیست بکن بیرون زول بر مسواری
بیای آن زمان سر خدا را بر مسکاتیه و مسکاتیه خدمت معدن نیکی و نیکنای
مستحق و عارف و دوست و دوستی شل مشغول به بدل شیخ محمد جعفر
مشغول بر تلازم شرطی و تحریر یافت بیست از چه مشغول کنم دیده و دل که ملامت
دل ترا میطلبید دیده ترا میفریاد از دست برد و دست از چه نویسد و هر دو شکیبایی
را که مستماع ظاهر دل بود و بیکیار بیکی غارت ساخته و این بی تو را از بساط
انبساط از عاج کرده و در شرط رخ انداخته مستقیم علی الاطلاق گردون مهر
فراق بشکند من بعد رخ به مجموعه و دوستان نکند و بغیر بند غم فرزند بند نشا طمعه
مخلصان را شکست ندید ماحول که تا حصول مقصد این خود بی بود که عبارت از دیدار آن
نیت قوت وجود است بواسطه کتابت سترت آیات متشوج دارند که حکم الکتاب
مضتف الاوقات باعث تشکین این تشکین تواند شد اسطرار حاصل بر قیمة نیاز محمد شهاب
پایه سبیل غربی و نامرادی و سودا و سن است بازی و نیک نهادی هست و نایب
در هر مجلس که جمعی داشته یا بر شرط مانده نه بار خاطر از اینجا که پاوشا حقیقی تقدیر تعالی قاضی
با کرامت اجملت قدر دانی و فیض رسانی زیبا گردانیده یقین که در باره ایست که بکار نمی
و هر بی بند دل خواهد شد که پریشانی احوال او بحقیقت و کارانی مبدل گردیده با بحث منور
مخلصان خیمه گرد و زیاده چه ترسیم نماید تا عرصه فلک با تخم و بسط از زمین بحر و چمن نیست و از
محاسن شریف و عذرا و محبتش مروی و در وقت بعینا یا از و چون از صدد داشت منصفه گرد و

بسم الله الرحمن الرحيم

فردوس مضمون باد مسکاتین و بسم شمل بر ملازم بر شکل محترم ریافت
نشت انانی و آمل آن مجموعه فصل و کمال بر گردیده حضرت داور میان
ولاور آبیاری حضرت باری بر سر سبز بار آور باز بعد از عینه و انبیره و
تحتات مسکاتین واضح و واضح گردانیده می آید از ان ساعت که حجاب دوری و تقاضا
هجوری در میان آمده اشک بر چشمش است و دل مانند در عدد و رخ و پیش
شماره فراق برن و از رسیدن میخورد و آه غم از جگر چون صبا عقیقه از آسمان میریزد و پیش
رفتی و دور فراق تو چشمم زگر گشت چون ابرو بهار سیاه و سفید و سرخ و از انجا که بعد
ازین قلیب در و تنهایی و طاقت الم جدائی نیست رجاء و ایش از ان دوست صادق
آنست که بدوق و عده ز و در تر اجبت نمایند تا احوال میانی چنانچه تعلیم آید بچشم خود و شنید
بیت گوی ابرو و گاهی ترشح گونه گران و بیا در چشم من بنگر بوی شکر گالی را و دیگر غلی نماند
که در نیو لا صلاح سرایه تقوی و صلاح میان محمد صلاح بران مقرر شده که متصل در و در
سجده می باید ساخت و فاتحه کتاب خلاص بیان فتح محمد که باب استغفار و بار و بوی
فرو نشاند چون قطره نیسان در صدف غزلت جا گردیده اند تکلیف باید داد که در
همین گوشه استقامت گردانید باید که آن سرایه صدق و یقین این مراتب را با شرف
ظاهر ساخته همراه بیا رند مسکاتین و و از بسم بخدمت حضرت کتاب
احلاص خاتمه باب اختصاص بیا جن چیده فطانت و خرد و سرایه
میان شیخ سنائی شمل بر ملازم کتب تحریر یافت صحاف کتب خاتمه
آفرینش که حکمت بالغه اولی عشق ترتیب داده ترکیب نسخه عالم بر خیزت و دل او
خاک را در کجور و کشیده رشک آینه سکندر سی ساخت اجزای وجود آن مطهر

۱۹
 اسرار قابلیت نور حدقه کاسگاری نور حدقه نادر اری زبده ارباب عطا و
 اباب الدلائل غواص قلوب و دانی و عیار دانش و بینائی را بشیر از همت و توانا
 را و بعد از جهان جهان شوق که مختصری از ان مطول در میزان تقریر آورده نشود
 در عالم عالم اشتیاق که تجلی از ان در دفتر تحریر نگنجد بر آری گزیده و عقل پسندیده
 میوه نماند که لغات بوستان خلعت و وفاق بعد از ویری بشام شتاق رسید
 بر او رسد ز نامه آن نیرینه الارواح که تحفه الاصحاب و روضه الاحباب بازان توان
 خارستان چون باغ ارم بهارستان گردانید و عند لیب باطن را مانند
 در باب خرید نسخه احیای علوم مرقوم بود و بهار دانش و آگاهی سلامت اگر چه پیش مخافا
 نگیند و دست جلد این نسخه هست اما از بخت که غلط دیده و بدخط واقع شده خرید کرده
 بش در همین ایام رفتن خیر خواه همراه بحر الحقائق و کثر الدقائق حضرت جید سلک الله تعالی
 بکشت بهشت بهشت شاه جهان آباد التفاق افتد و در آنجا عبد الحکیم نام صحابی که زبرد
 بکشت بهشت بهشت در خانه او توفان یافت از آشنایان فقیر است التنا الله العزیز
 و وصول بدان مقام و لیدیر نسخه مذکور که بحسن خط و مسانت عبارت گذرته و داخل و درجاش
 رفت او در خیر در خدمت آن مصباح شهبان فضیلت ابلاغ خواهد داشت ترمیم که سپو
 برین منزل حصول مواهب است کیمیا سعادت گلستان دوستی و چارچین یکجهتی را بر بخت
 صاحب شاه نامه های مرغوب و الارقیما می فرج القلوب سر سبز و شاد و آب و اند
 زیاده چه قصد و بهد بنایت حافظ حقیقی بسایه جایی به جایون یعنی دولت
 در این روزی باد مسکانه و بهر سپهر و بهر مکتب و بهر مکتب و بهر مکتب



عطفت آگین شیخ محمد این عامل فیروز آباد شش بر ملازم جوهر تحریر یافت بازار فصاحت
 و بلاغت از جوهر سخن آن مردوارید درج نکته پرور سبک و لعل معدن معنی طراز
 نقض خاتم پروزی نقش نگین فیروزی تیز و پُر رونق باد از درو میا جوت و شد
 مفارقت چه بر طراز که ازین غنیمت دل چون مای درشت بیقراری گرفتار
 است و رخ مانند شاخ خزان دیده پزمرده و زار بلیت بر سر سر می چو
 بهمان کرده که کنداره بر سر شانه و از آنجا که مقدّمه شوق بقصد خیر آورد
 شتر را در سوراخ سوزن کشید نیست ناگزیر این مراتب باور اک طبع ذراک چرا انور
 بر ضمیر آینه نظیر واضح و لایح میناید که کتابت مرست التیام بعد قادی ایام مصحوب مولی زلم
 وار و گشته چهره مجوران را که بیان کبر باز رو بود مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید
 بحق خداوندی که چو این موهوب نیست که اگر بلفظش برادانه در شاهوار و با قوت روح
 خاتم روست و هر سطرش را یک کاف نوئی آید یا یک کلام سر رشته جان و انجم جابت
 این از اژدها قفسه و از عاج زمیندار خیر و آباد که از بد گوهری با از بساط اطلاعات
 فزاد که گدازشته شیطنت مگر ای اشعار خود ساخته در دل گوناگون حیل و دست آمد
 می باشد و اینکه نظر بر تدریج صلاح خواجہ زمر و نیز برین است نگارشن پذیر خا
 زمین نگار شده بود و مہر بانامی این عقیدت انما حکما آنکه شبیه در نظر چو چنان جو
 نرزد و پیش دانش و وراندیش قدری نادر و اما چون فقر و بین سمرین
 مشک خود را کافور کرده و لالی احوال این حوالی را بار بار با لباس امتحان بسته
 ناگزیر حرفی چند تحریر می در آرد که باین جمعیت قلیل با آن ذیل که بسیاری از فاضل
 رفیق او بند در آوین مصلحت نیست و با عطا پناه این نواح که هیچ یکی از حکام و شایستہ
 کنایه از جنگ کردن

در این کتاب از جوهر سخن آن مردوارید درج نکته پرور سبک و لعل معدن معنی طراز
 نقض خاتم پروزی نقش نگین فیروزی تیز و پُر رونق باد از درو میا جوت و شد
 مفارقت چه بر طراز که ازین غنیمت دل چون مای درشت بیقراری گرفتار
 است و رخ مانند شاخ خزان دیده پزمرده و زار بلیت بر سر سر می چو
 بهمان کرده که کنداره بر سر شانه و از آنجا که مقدّمه شوق بقصد خیر آورد
 شتر را در سوراخ سوزن کشید نیست ناگزیر این مراتب باور اک طبع ذراک چرا انور
 بر ضمیر آینه نظیر واضح و لایح میناید که کتابت مرست التیام بعد قادی ایام مصحوب مولی زلم
 وار و گشته چهره مجوران را که بیان کبر باز رو بود مانند عقیق و مرجان سرخ گردانید
 بحق خداوندی که چو این موهوب نیست که اگر بلفظش برادانه در شاهوار و با قوت روح
 خاتم روست و هر سطرش را یک کاف نوئی آید یا یک کلام سر رشته جان و انجم جابت
 این از اژدها قفسه و از عاج زمیندار خیر و آباد که از بد گوهری با از بساط اطلاعات
 فزاد که گدازشته شیطنت مگر ای اشعار خود ساخته در دل گوناگون حیل و دست آمد
 می باشد و اینکه نظر بر تدریج صلاح خواجہ زمر و نیز برین است نگارشن پذیر خا
 زمین نگار شده بود و مہر بانامی این عقیدت انما حکما آنکه شبیه در نظر چو چنان جو
 نرزد و پیش دانش و وراندیش قدری نادر و اما چون فقر و بین سمرین
 مشک خود را کافور کرده و لالی احوال این حوالی را بار بار با لباس امتحان بسته
 ناگزیر حرفی چند تحریر می در آرد که باین جمعیت قلیل با آن ذیل که بسیاری از فاضل
 رفیق او بند در آوین مصلحت نیست و با عطا پناه این نواح که هیچ یکی از حکام و شایستہ
 کنایه از جنگ کردن

[illegible]

بانیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردانکه بران مبتلا شود و بهین اندر
 بهرندان گروانایان روشن ضمیر کار آخرت را مقدم دانسته و سیم این دایره است
 در کار بر نیم دایره ای شمارند و اشرفی و روپه مثل خرمهره بخاطر نمی آرند و حجت بختال
 بقدر حجت بدول راه نمیدهند و در هم باشتال در هم سنگ وزنی نمی بینند و بهرین آن
 بی نیازی چه سرفرازی که حاصل نکرده و کدام را از سر بهر که بر ایشان نکشیده و طبع
 آیدل طلب مال آنرا دنی است و افزایش مال نیکو دینی است و از کثرت مال بی نیازی
 نشود و مردی که ز مال بی نیازی است غنی است مگاتیمه پانزدهم
 بخدمت فیض منقبت صاحبزاده والا جا به بیان رحمت الله در تلازم بیان
 مهربان قیاض زمان سلامت بعد از اظهار لوازم جان سپاری و انکسار
 سیدار و که در و نامیده الا باعث سرخروی این بی برگ و نوا گردید و
 پانزدان نقره که امر شده بود صاحبزادگان اینها ازین جهت که برای بعضی مقاصد
 بایستیم تراش و خراش دارند بکنند رفته اند بنابران لعل چند نمبره پانی را مزر
 خیر نگرا که بچون فرد الجلال او را در هر خود و دستگای کمال بشیده و
 فرمایش نموده که پانزدان خوش اسلوب که مرغوب طباع و قلوب باشند و در
 ساز و متعاقب که تیار می شود بخدمت و این بر که تا ببلوغ میسر
 زیاده چه عرض نماید مگاتیمه شانزدهم بخدمت
 و الامتام شیخ محمد ناصر شتمل بتلازم عناصر آخرت یافته
 و قد تعالی ذات شریف عنصر لطیف مشفق مهربان مکرهم سیم
 الامتسان را از با و حوادث دوران در و ۱۰ بفرستاد و
 بهر جا که

ترقیه سامی و بنیقه گراسیمه وار و گشته موجب آبر و سیاه خاکسار به حق
گردید آنچه در باب آمدن عقیده تند بی ریا ایا رفته بود و استیصال امر در
سعادت و النته میجو است که در دانه خدمت لازم البرکت گردد لیکن چون
از آنکه آتش از حرارتش و ام میگیرد مانع آمده افشاد اند و اول هنگام باران که فی الجمله
بر بیودت هو میشود و بلازمست گیسوا خاصیت بهره اند و ز خوا بد شد پست آیم
کویتو یوان پویان + عشاق صفت وصل نوجویان جویان + تاسو آید ملاقه از بلع
عناصر ترکیب پذیر است وجود فانیض الحو و آن یکتای دو کون فیاض جهانیان
مکاتبتیه هم خدمت اعتری شیخ محمد شش بر تلازم حواس جنبه غریز
نیز و لها سر پا خیزها سلاست بعد از اشتیاق ملاقات بجهت آیات که زبان مستلم
و بیان آن عاجز است کشف خاطر خطیر گردانیده می آید مدت است که خبر فرحت اشتیاق
غریز و خلصان حلقه گوش نشده و ذایقه دوستان یکدل پاشنی یاد آوری حلاوتی
بناخته برخلاف گذشته چشم از آن قرة باهره فوت آنگه تا لامسه آرزوی موصلت سرسبز
بخت است یاد شامزد دوستی و دماغ کجینی را بر نسیم قائم غنیمت شام معطر و
سیر دارند مکاتبتیه پیچید هم بعین فرزانگی که جبهه ایگانه سعید نام
شیخ آید از آب ساکن بگرام مشعل بر تلازم تیر و کمان حشر بر یافت
خاکسار میدان یکتای عند لب ساختار و نانی جدد دل صیفه فردی مرکز دانه بهر
سهراره از کشتا کش چرخ که خرام در حلقه حمایت ملک العلام بوده بهم خوش شاهد هم
شدند بعد از دعوات فرادان و تحیات بی پایان مبرهن و عیان نموده می آید
از بلجست بهجوری دل چون احوال بیکان خور و کان بی سپرد و در بخوری

بناخته برخلاف گذشته چشم از آن قرة باهره فوت آنگه تا لامسه آرزوی موصلت سرسبز
بخت است یاد شامزد دوستی و دماغ کجینی را بر نسیم قائم غنیمت شام معطر و
سیر دارند مکاتبتیه پیچید هم بعین فرزانگی که جبهه ایگانه سعید نام
شیخ آید از آب ساکن بگرام مشعل بر تلازم تیر و کمان حشر بر یافت
خاکسار میدان یکتای عند لب ساختار و نانی جدد دل صیفه فردی مرکز دانه بهر
سهراره از کشتا کش چرخ که خرام در حلقه حمایت ملک العلام بوده بهم خوش شاهد هم
شدند بعد از دعوات فرادان و تحیات بی پایان مبرهن و عیان نموده می آید
از بلجست بهجوری دل چون احوال بیکان خور و کان بی سپرد و در بخوری

در آن وقت که بجزان تن مانند چله نشینان و بی ضعف و لاغری کشیده آری بر کسی سر و دست نمی خاست
 و از آن وقت که بفران همین نوع خندنگ غم برسد و بخورد و اما عجب است که با وجود این حال آنچه غیر
 کمال خیر گال را که ستم زیاده از قوس باطن بر تاب کرده در راه خلاص قریب است چندان از
 خاطر فراموش کرده اند گویای آشنائی در میان نیست و حال آنکه ارباب فنون و با بر کمال
 محبت بسیارند و تر کش جان نمیدارند از آنجا که رشته حیات انسان کوه و دانه شود و واقع شود
 و بسبب گردش آفاق ملاقات آنها کم و قریب اتفاق می افتد معجزه الکرسیل سل و مسایل
 باشد قیاس نمایند که خاطر گزینیان را از بند غم و الم چه طور رهایی روی نماید برخلاف گذشته
 ترقب است که بخارش گزین نامها که بصف الملاقات موضوعت عیش و شادی و فاکشش باشند
 دیگر احوال انجالی از زبان سعادت آیاب محمد و ارباب بود اندوخته شد و اول عاشقان بدست تیر
 نرگان کمان ابر و یانست سو فایر او در شش ایشان و در مقصود و دوست آن زبده فطرت
 اندیشان با دو سکا چه فو ز و هم بجز دست منبع عطوفت عظیم شیخ محمد ابراهیم
 شمل بر ملازم سیاق قادر علی الاطلاق که سیاه عشا و روزنامه عجمه است و شرف
 حرفی است از حاتم طهرت او و دفتر لی پان موجودات رفی است از علم قدرت او
 نایب ساج اخلاق ساکب ساکب اشفاق نسخه جامع انشا پر و از پی منتخب مجموعه المظاهر
 باقی اعمال حسانت تمامه افعال صالحات محاسب حساب نفس الامری و ذکر که در حاشیه خود
 فروغ بینانی کالیت او و شتالی چهره قابلیت را آنکه کمال غلبش از قیاس فهم برود
 و اندوه فضا شش از میزان اندیشه افزون ستانت عبارتش کلام فقها و سلف را بفرموده
 و حسن خوشنویسان حال و استقبال را دستور العملی همواره از مشهور است آفات جهان
 در آن نوشته کام بخش و ملا سبب آن در آرزوی ملاقات که از آن بزرگوار است
 و در آرزوی ملاقات

که اگر فرض از جن و دیریا کاغذ و ادوات شود برخی از آن حالت پشتمن برآید و آری
ورق این باب از جمله بیان خارج است و سرسخت این باب از فهم نیست
فارغ میسازد گیتی از ضبط این اعداد و لغز سنگها و در اندک تحریر آن عالم بدایت
سیاق و سباقش متعریف لغز و قصور ناگزیر بعد عای مافی الفیضیه پر و دزد که اسبانی
بموجب استوار حضور لامع النور در وجه یومینه افادست و انانیت و سبک فاضل
الکبر کامل الدهر شیخ ابو العالی در پر گندهالی مقرر است چنانچه در دستور العمل
عقال سابق ثبت گردیده و الآن کروری پر گنده مذکور گفته عرض گوین که
عمل دستور واقفینند و معاشش مردم و دیگر قوت کرده میخوابد که بدین و عجیب
گردانید و اضرای مردم گرد و چون استقامت شرفا و خصوصاً برون موئی الدین
آواره جا بلکه در تمامی آن مضاعف موجب بکرامت و نشان بکرامت است و جای
بجزای دیگر از آن کرده باید رسانید بلکه باز یافت آن اراده باید نمود و نیازمند خبرند
بدفعات و میناب بکروری گفته فرستاد که حاصل اعمال سینه مذمت است که شاید
از اعمال مذکور بر گردیده متعین احوال غرضان شود اصلاً بخاطر بی آورد و بعد تصدیق
مید که آن که شواره جریده کاروانی این مراتب که از اصل فرع آن خوب مطلع اند
مقتضی در خیرت و وزارت و عوالی مرتب عرض کرده پروانه عدم مزاحمت حاصل نمایند که بخاطر
خروج با جتای خود نموده بدعا گوئی دولت ابد الصال شغال دار و مهربانها مقتضی است که با نظمی بود
و ورعی و انظفای ماسره مجوزی طریق ابلاغ صحائف مسلک دارند تا بوصول آن خواطر
مخلصان بکنکه از سر نو بقایافته با انواع نصارت و مستر گرداید و غم و الم مانند کاغذ
از طلق و لبهای پوران بیرون آید تا دایره فلک در حرکت و بسط زمین
از سر نو در حساب داند ۱۲

[illegible]

میں نے غصہ کیا کہ میں نے انہیں حساب دینا ہے۔

[illegible]

شافع الخلق و جامع الخلق بالغ آید آری سوای ذات پرمهر آن ستوده و هر دران
 شکرست که بپیش عنایتش غور گشت زار و آرب فله ان ثواب دار دفاعل حق
 مرد و است آن غفای فاف مردی و مردت بدعای اعتکاف گزینان گوشه نازد
 بفراید ملاذ اینوز آن سخا صان بخواهند که مردم دیگر فریفته ز ساخته گویای کذب کلام
 دروغ کار از پیش برند توقع از لطف عظیم است که چنانچه سابق از منع و زجر بپیش
 آن صاحب دست ازین منصوبه بریشان کوهانه داشتند اکنون نیز موقوف نمایند که طریقه
 باطل بگذرانند بر سر که واد ملائی ارباب حق آخر ملک بطلان میگردد و بیشتر نور و سعادت
 بار چشم بخت بیدار باد و توسع و و هم در مر اسلمات **مسئله اول**
 شش بر ترک الفت و حصول کتوب مرغوب معدن کجی و خصوصیت مجرب غفلت
 و قوت شیخ رحمت موجب بخت و سرت گشت بخت قبول کردن نسبت ستود
 سر فرخنده روح و مهر و بصیرت عموى خود که مرقوم غمخیزین رقم نموده بودند و در خوشه
 قبول کرده متجمل طلبیده پس سیده شد سلخ شهر و بچه و ز سید و بیون گفت بر طبق شریعت
 و سنت مصطفوی بر دوزر قومه نسبت میفرکنند **مسئله دوم** شریک
 بر یافت حراف خزینه ازل خازن گنجینه لم یزل نفوذ نفیس عشرت و شادابی
 در کمالی در کارگاه آن مجموعه شراف انسانی جامع کمالات
 و جید و بریکانه عشر شیخ محمد ضیا موجود و مباداراد شوق دیدار فرخنده آثار را
 نهایت و آرزوی تقای فرحت اقرار غایتی نیست بیت شمار شوق ندر است که
 بخت است و جز آنقدر که در علم سخت آرزو نیست و این و متعال زود دیدنهای میر آید و ملاذا
 ان ایام که این مستهام در لکنه رفته از انست عوام سموع گردید که رفعت و عوالی نزل
 بان لجان

الانسان فاجع لم يفسد له ما كان في الدنيا من الخير بل هو الذي كان في الدنيا من الخير

معطوفت خواهد شد لهذا الحال که موهم بهار در رسیده یاران صادق الوداد و بر طبق وعدۀ
 قرار داد میباشد جو یار راه آنفیسر آگاه اند مامول که نزد و بقدرم نشاء از مردم
 گردانند و یاران جانی را از نگرانی و آرماتند و اراده مخلصان بیدم بران مقرر شده
 که بعد آمدن آن معدن اشفاق اول قدوه در ویشان آفاق شاه عبد الرزاق
 که بجای خود اول شناسا از شغل این وزارت می توانستند راه گرفته در موضع بالنسب
 حق و باو صانع مطلق مشغول اند باید دید و کل فیض از آن گلشن اقیان باید چید
 بعد از آن اگر صلاح آن سرمایه صلاح خواهد بود جانب قصه سلون روانه شده مرشد
 کامل و دی آگاه دل زبده عارفان حال و سلیف شاه اشرف را سلیف تقایب و
 فائده کوفین حاصل کرده شود و استلام هر اسلحه چهارم به برادر مستور و
 سرمایه جان و دل محمد حاصل مشتمل بر ترک تا تحریر یافت برادر عزیز
 و افرینیز محرم اسرار حقیقت و وقف خواصطن طریقت بهر چه شاید مخطوطه از آنچه
 نباید محفوظ باشند بعد از مراتب شوق که مافوق آن متصور نیست محفوظ نمایند
 شد آن برادر فرخنده فرجام در آن هنگام که این نمودن بود و خلوت
 زنده و در بر روی خود از جهان بسته بود و قصه بخور آمده بودند و سینه آکنه
 با جانب آگاهی و جند باز را می شدند ازین معنی بسیار ناشف روی نمود که
 صحبت خزان بهر از و ملاقات بهمان و بسیار مغل و مانع خلوت نیست چنانچه گفته اند
 بیت خلوت نواغیار باید فی زیار به پوشش به روی آمدنی بهار بهر حال بعد ازین
 هرگاه بیایند فقیر را در حالی که باشد اطلساع داده بلاقات بهجت سمات خود و مسرورانند
 بهر حال بهر ملاقات و دستار نیست چه خط کند خضر از عزم جادوان تنها

خواست این شخص را کلام بکشید و در این مقام ای کاش فی الحال را داد و در این مقام ای کاش فی الحال را داد و در این مقام ای کاش فی الحال را داد

مراسله پنجم بخدمت ولسی برکت مخدوم عایه شیم حافظ ابوالقاسم
مشتعل بر ترک جیم تحریر یافت حافظ حقیقی ذات فیض سمات آن نور بخش
دین زینت افروزی بزم یقین فروزنده شیخ علم و کمال فرزند لوانی حلم و فضائل
ظلمات قلوب را آبجیات تاریکی خاطر را مشکبوی و رنگینای فصاحت گوهر گران
کان بلاغت سرآمد و نشو و نان باریک بین سرگروه دانایان دقیقه گزین را در حفظ
و عنایت خویش داشته فیض بخشای عالمیان را در ابد تقدیم بکمال شکر و تحسین
مستقدان صمیمت سر و رضای زین و خاطر مبرگزین میگردد اند که قبل ازین فضیلت
و کمالات دستگاه میرسد تقدیر نوشته بودند که قبل ازین شدن اسرار الاعتقاد و کتب
و اثبات الانقیاد منازل شناسان لم قدس حقائق دان عالم انس و طیب و خیر
خورشید فلک معرفت میان صاحب سلطنت تعالی بفرخی و فروغی
قطع منازل و طی مراحل نموده شانزدهم ذیقعد بده دلی بایقده و همیت
ریش گلستان ساقند و عقیر بخر و خوبی عنان انصاف بطرف بده لکن
میسازند باز تا حال که مدت دو ماه گذشت ششم خرداد ان گلشن فیض زبیده در نیو لاک
سای رنگینه اتفاق افتاده مصدع میگردد که اگر کیفیت تازه ازان آستان فیض
رسیده باشد ارقام فرمایند که خاطر حقیقت تاثیر انگیزی است زیاده ابرارم زلفت
مراسله ششم به زبده و دوستان سینے ریاضیه مشتعل بر صنعت ترک
ماحتسب یافت مخلص پروردگار دست نوازا مراسله ابتیاج بخش بدست
المنش ششم و دو فرودخته کلیه تاریک و دوستان ضیا بخشید آنچه از طهارت
شیخ این که این اسلاص گزین اسماال غله زمین متعلقه و دو حاشی

گذرده بخواه است نمیدهد مرقوم خانه مشکین شامه گردیده بود و مصرا بان
بر مالیت غیریت این داعی باخیر متعلق نیست لیکن کیفیت هیت که در جن مل نام
نزارع آنجا بهفت و پسته بق دستگردن بشار الیه داده بود و از بخت که بهائی
انسان با وجود انقباض و عده در ادای آن اہمال میکرد و غلبه این فصل عوص
نیز خیزنگاه داشته درین صورت تقصیر غیریت توجه نموده موی الیه استقول فرما
که دین او بدید و عکله خود برود و عیبت مرد آدمی را بد نام نکند زیاده زیاده است
مراسله ہفتم بشریت و فضیلت پناہ قاضی قصہ برسیہ شغل بر ترکھا
تقریر یافت آنجن شریعت غرار و محفل ملت بیضا بوجہ و شریف و عنقرطف
ریت دیوان عدالت زینت افزای ایوان نصفت عمدہ ارباب اسلام و ایمان
انکہ اصحاب صدق و ایمان جامی طریقت بنوی و شریعت مصطفوی حضرت اجد
و رونق گیر و جلانیدر یاد بعد تہدید اسم عقیدت و تشیید تو از م عبودیت معروض ای بیضا آفتاب
ضیای میگردد اند کہ حامل عرفیہ نیاز محمد علی یک منزل حوتلی و در قصہ برلی و در و بستید
عجب القوی ساکن قصہ مذکور لغز و در جاہ و ثروت اورا ناتوان و کم قوت شمرده بزور سیل از
چاکر دہ رجا آنتست کہ درین باب توجہی بند و ل گردد کہ دست مستعدی کو تہ
این مرد مظلوم بین توجہ شریف بحق رسیدہ بشکریای طلب اللتان و غنبت
باشد و دولت جاوید غلا سیہ کناد و مراسلہ ہشتم بلاذی استظہار بی
سیان یثاریت اند مشعل بر ترک دال تحریر یافت ملاذ امعا ذابو حصول ملاطفہ
معاطفہ ریاضی خلاص مجبان سراپا اخصاص بنفارت پذیرفت و خاریتان خاطر مجبان طاب و طین
کد بہا بدستان شغل انچه برای ختن عمارت متصل محل خواہیث اثبات نشدہ استظہار اسکان قابل حویلی

مستل بر ترک را تحریفات عنایات آتی و توجہات شایسته‌ای شامل شود
مال قطب فلک است و هوشمندی نامید سہای شمشیت و بخت بلند ی ناصب
اعلام ابالت نام تمام بسات اقبال و معالی پناہ شوکت و عوالی دستگاہ
خان کینع الشان محمد و ام فخلصان باد بعد شین شتیاق صحبت لازم الیجبت کہ تعلیم
نیکیچہ مشہود باطن فیض موطن نموده کہ فخاص صیمی از خدمت دیوانی معویہ الیہ آید و یا
آید و در شینان پیشگاہ خلافت و جہانبانی مانده و بعد از آنکہ حقیقت دین و دیا
بنده من کل الوجوہ پیش مقصد این سہ ہستہ بوضوح پیوست خدمت دیوانی صورت
ملتان خلعت عنایت پوشیدہ داخل صوبہ سندھ نظر مہمات انجامید گشت خان
بلند مکان سلاست بندہ زاوہ محمد نقی بخت شادی کفخانی خود و غریمت وطن را
چون آن نواحی بان عوالی پناہ مقرر بہت ہذا مقصد ع اوقات سامی مسکرو
کہ بخت مطلبی مقصدی کہ فخلص بان شوکت پناہ تصدیع و بد توجہ بند دل فوہند
داشت ایام بکام باد ہر اسلئہ یار فرہم بخدست صدارت پناہ شیخ آبان شد
مستل بر ترک را صد رئیسین چار بابین صدارت و اعلال و سادہ آری این بخت کمال
چون شینان بقیاس مضامین علما گو بر سرخ قرطاس فضلا مقصد بکارم اخلاق نمود و مرجم
پیو ارہ بر منقہ صدارت و کامرانی جلوہ گر باشد بعد و عای ترقی عمر و ورجت و شوق
و افی بخت روشن راسی جہان آری میگردد اند کہ قدری وجہ بدو معاش شینیت و سہا
پناہ شیخ صدر الدین کہ نابین اخلاص بنا و رابطہ اتما و دارند بموجب فرمان عالیسان در
قصبہ صدر بر مقرر بہت صدر سابق بنا بر عنادی کہ باشتا الیہ داشت و روان تصدیق
خود و اغما چہ نموده شیخ مقصد و رنجہ است کہ برای مقصد صدر حضور صدر الصد
چشم بخت

۳۴
بر دو دین ایشان خدمت صدارت این سرکار بان صدر الصدور دولت و افتخار فرشته
باستماع ملاحظه فقیرسانی سامی متوقف شده بخدمت گرامی میرسد مامول که توجیه و جبهه
مندی دل داشته بتصدیان بفرمایند که تصحیح نامه بهر خاص بدیند و بعلمت عدم تصحیح صدق
پشتین شتر من احوال این مرد مسکین نشسته ننگم مدد و یاری و اسلحه و اوز و بهر
مشتمل بر ترک سین عزیزیافت آفریننده لوح و قلم آن عطار و فلک
خبرت و بهر شیای مشتری اوج رافت و کامکاری گنجینه و بهر
در است و دانائی منتخب مجله فطانت و میانی را رقم پشانی ابلت کاتب اورد
آدمیت زبده تخیل عطف پیری بنیه رای را کامروای مطالب مجبان دارا
بعد تنای موصلت که محل از ان مفصل گذارش و نگارش نمی پذیرد و میزان بان
کنجاش نیکویر و بر ضمیر گانگی تخمیر پیدا و بهر یاد که ورنه لا پروانه در گاهی بهر نواب
جمله الملک مدار الهام بنام وزارت و سخای پناه دار و گردیده که مبلغ مطالبه زبده
در گاه خلایق پناه بموجب فرد علی و بهر من وصول در آورده داخل خزانه عامه نمایند
که ملاحظه شده پانصد و بیست و چهار تومان و قتر و الا بقلم داده اند و حال آنکه خیر خواه خویش
میدانند که زیاده از صد روپیه نخواهد بود و بنا بر آن مرقوم فلم محبت میگو و در این
مراتب را تحقیق کرده بر نگارنده معلوم شود که متصدیان در بار جهان در این
زیر از کدام بابت نوشته اند ایام شادمانی ویر بمانا و هر اسلحه و شتر و بهر
بخدمت اخوت و عطوفت پناه پیشخ عنایت الله مشتمل بر ترک سین تخمیر
یافت جمیع صوری و معنوی قرین روزگار خجسته آثار محبت و
عطوفت پناه زلفت و مکرمت و نگاه طراز آستین لطف نگار گریان لطفند
نقش و نگار

شمع عاقبت و مهربانی مجمع رحمت و قدر دانی امید گاه اخوان پناه برادران باد
 بعد از ابراز مراتب آرزو و نیاز و اظهار لوازم عجز و انکسار مرفوع خاطر عاقل گردانیده
 می آید که وصول مفاوضه واجب التکريم و ملاطفه لازم التعظيم که محتوی بر خیریت ذات
 خسته صفات بوده موجب اکتون مسرت و باعث صنوف بهجت گردید اینجا از تشریف
 زمین متعلقه محمد یعقوب که برای سخن جوئی مطلوب است و اظهار دایه یار معمار که بر تقدیر
 آید از زمین محرم جوئی باین پسندیده ترتیب می پذیرد و الا کج میگرد و مرقوم ختم
 گردیده بود و مهربانان اگر موافق الیه زمین خود را بخوشی و رغبت دست آن گرامی بخت
 نماید پس بلازمان بفرمایند که وجه قیمت برسانند و این زمین را بستانند و دو صورت
 درم رضامندی را و در غصب و تعدی نشوند که حسن عاقبت را زیان دارد و اگر
 بکانه پاک نیست حق تعالی سکینه جوئی را راست و درست دارد که زیر کان گفته اند
 دست خسته میزانی و خود ساز می بز خانه سازی و زیاده جبارت از حد ادب
 بیست و سه اسله چهار و سه مشتمل بر صنعت ترک صادر خیر یافت حکیم
 علی الاطلاق آن مرهم بند جرح و دل خشکان گره کشای کار فرستگان
 که سپهر خفاقت و بیرونزی استقلیوس و درانی جالینوس زمانی یگانه آفاق حکیم
 عدد الرخاق را فرحت بخشای ارباب قلوب در او بعد آرزوی دیدار نیست آواز
 و شوق ملاقات بهجت آیات که فوق البیان است مرفوع ضمیر میزبوده می آید از آن
 هنگام که آن آرام بخش خود اطرزین از موضع سورج پور جدا شده جانب بلده لکن نور قمر انداز
 اصل خیر کل اطلاع ندارد و دل اتحاد منزل را گرامی است چنانچه از جهت انتظار آدم را بخت
 نداشت و توفیق نیست که با تمام سلامتی ذات ابریکاش و درستان ششام را خوشه قند

در این صفت
 در این صفت
 در این صفت

و شاد کام دارند مهر با محب زاده رحمت الله از آن وقتی که از بریلی در اینجا رسید و بچند
 از موافقت مزاج بخوشی و اشتیاق بسر برده و الحال ازده و دوازده روز بول دل پیدا شد
 ساعتی آرام ندارد و جاکه دانی بیشتر ترکیب داده ابلاغ دارند که بتوجه اشرف بول دل
 او بر طرف گردد و زیاده از آن زفت قمر اسله پانزده ^{بسم} بخدمت مستطاب
 محمد دوم میر معصوم شش برترک ضاد تحریک یافت ابواب بخت و کشادمانی
 اسباب مسرت و کامرانی بر روی روزگار فرخنده آثار آن هنگامه آرای ^{بسم} بخدمت مستطاب
 زینت افزای محفل هنر پروری شیرازه بند مجموعه سخن نخلد معانی نو و کهن خاقانی عصر
 فردوسی و دیگر کسان و آاده باو بعد از اشتیاق وافی شهنشاهی صافی میگردد و اندک ^{بسم}
 و اقبال نیا نتیجه الامارت مرزا التماس که قدر دان و معنی اساس اند و صاحب طبع و سخن
 شناس بصحبت و انایان نکته نرین و سخنوران دقیقه گرین میل تمام دارند و تا اینوقت
 در هر مجلس که مذکور میشوند بیامان آمده بر عینت کمال طلب داشته انواع رعایت
 و اقسام عنایت بجا آورده الحال که تاریخ نوزدهم شهر محرم الحرام است و کرم سایل قدس
 آمده فرمودند که اگر شخصی از اهل طبع این مسائل را در مسلک نظم انظام و بد بسیار خوب
 است و دستد ارجو بر لیاقت و سخندانی آن مجموعه دانش و معانی ظاهر ساخته
 خواند و شتاق قدم میمنت از دم گردانیده چنانچه بشوق تمام خط طلب ^{بسم}
 نموده مبلغ دو صد و پنه براسی خرج راه نروان خرد آگاه فرستاده اند
 آمال که زود و شتاب تشریف آردند هر اسله شانزدهم به میر محمد یقین دیدان
 صوبه بنگاله شش برترک طاحشر یافت وزارت و عوایس ^{بسم} بخدمت مستطاب
 و معالی و شگاه بود از سلام خیر بجام و اشتیاق تمام مکتوف آنکه در پیرو ملا از و تالیف

این کتاب در روز شنبه ۱۲۸۳ در شهر تبریز در کتابخانه حضرت آقا میرزا محمد باقر خاکی
 در شهر تبریز در کتابخانه حضرت آقا میرزا محمد باقر خاکی

از دقایق صوبه بخارا عرض اقدس اعلى رسیده که بسالت دیالیت پناه بشارت خان
قلعه موضع سری نگر متعلقه زمیندارى سمری معن در محاصره کرده بعد محاربه بی پایان
و ترذوات نمایان مفتوح ساخته و زمیندار مرقوم را با بسیاری از سرداران آن قوم
که رفیق و نوکر او بود نزد قتل رسانیده و سیادت پناه میر محمد یار گارسوخ نگار ایجاد فرمود
علیه هوان معروف و ضداشته که زمیندار راجه رام نام از مخالفان آن کوهبیده و حاکم
و خاکرده از همه گردانیده و بعد کشته شدن او کسان خان شاره این قلعه را تصرف
خود آوردند حکم مبرم و فرمان حکم عزیرا دریافت که بنده درگاه خلائق پناه بان وزیر
دعوالی دستگاه بنویسد که مقدمه فتح قلعه که رو قتل آن مقهور بدقتی نفس الانزیماب عالی
تاب معروض دارد باید که موافق بر تیغ قضای تلخی لعل از نه العاقبة بالخر والعاثية هر اسلمه
منشده هم بخدمت جموعه فیض و فضل شیخ ابو الفضل مشتمل بر ترک طاهر ریافت
مهرباناً مطاعاً وزارت دعوالی پناه دیوا انصاح منعی موازی یکصد سیکه زمین از برگنه
مهر افغان بجبت خرج خانگاه خلائق و معارف آگاه قدوده درویشان ثابت
قد میترشح محمد اکرم نوشته دارند خصوصیت آهنگ جلت سنگ جو وبری آنجا با فقر عهد کرده
رفته که اراضی مذکور را در موضع زید پور متعلقه زمیندارى خود پیچوده بدین چون منصب
آن حال بوجود آن معدن فضل و کمال فرین و علی است اما که بهنجی لازمه توجه و تاکید
فرمانیده که چندی و بری مرقوم زمین خوب و صالح از سود آن قصبه پیچوده بصرف کسان
مشکلا ایله و اگر اندر که برقت تردد نماید و السلام هر اسلمه همیشه بخدمت اسکایی
شیخ خلیل الله مشتمل بر ترک عین بخش ریافت ظل رحمت و سایه رحمت
قبله گوین و خداوند نشانین تا دور فلک الافلاک و ثبات کره خاک

۱-
۲-
۳-
۴-
۵-
۶-
۷-
۸-
۹-
۱۰-
۱۱-
۱۲-
۱۳-
۱۴-
۱۵-
۱۶-
۱۷-
۱۸-
۱۹-
۲۰-
۲۱-
۲۲-
۲۳-
۲۴-
۲۵-
۲۶-
۲۷-
۲۸-
۲۹-
۳۰-
۳۱-
۳۲-
۳۳-
۳۴-
۳۵-
۳۶-
۳۷-
۳۸-
۳۹-
۴۰-
۴۱-
۴۲-
۴۳-
۴۴-
۴۵-
۴۶-
۴۷-
۴۸-
۴۹-
۵۰-
۵۱-
۵۲-
۵۳-
۵۴-
۵۵-
۵۶-
۵۷-
۵۸-
۵۹-
۶۰-
۶۱-
۶۲-
۶۳-
۶۴-
۶۵-
۶۶-
۶۷-
۶۸-
۶۹-
۷۰-
۷۱-
۷۲-
۷۳-
۷۴-
۷۵-
۷۶-
۷۷-
۷۸-
۷۹-
۸۰-
۸۱-
۸۲-
۸۳-
۸۴-
۸۵-
۸۶-
۸۷-
۸۸-
۸۹-
۹۰-
۹۱-
۹۲-
۹۳-
۹۴-
۹۵-
۹۶-
۹۷-
۹۸-
۹۹-
۱۰۰-

بر تارک بنندگان شهادت میباید و پس از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم التماس نامه
از آن بنیگاه آن قبله الامام جانب قصد نگرام تشریف برده اند از روز و او آن
بنوانی بیچ آگهی نیافته از بخت خاطر فخر انتظار بسیار دارد و امید که از احوال شود و
پیغم قلمی میفرموده باشد که موجب طمانیت خواهد بود و قبله بن شنیده شده که محبت
ورفت پناه سار الدین درین روز با بر دبی تاخته موافقی بسیار بدست آورده اند
اگر این خبر مقرون بصدق باشد چند رأس گاو خوب قسم اول انتخاب نموده بگردد
که درین سال قبله گاهی شیخ محمد فاضل سلمه القندلسی اراده کشکار دارند و از
چه الناس نماید مراسله نو و در هم مشتمل بر ترک غین تحریر یافت متغی
حرکات علوی رموز دان انقلاب سماوی نقش بند و در افلاک نکته پیوند و
اوراک بار یک بین مدارج سپهر برین مراتب پنج منزل پرورین چشم و انش و انش
ضیای شیخ دریا بمواریه از انقراض زبان مصون و محروس باشند بعد از شوق
از پیش مکشوفای دور اندیش باد که در بخلاف نوشته رفعت و عوالی پناه
خیر اند مقصدی پر گشته شاه پور بطلب خیر طلب رسیده بروفق آن اراده و
که زود و شتاب خود را بخدمت البشان رسانند لهذا مصلحت اوقات میگردد
که دقیقه پنج خرد آگاه بر سعادت ستار ناموده تا آخرین ماه تاریخی که مبارک
و سعید باشد اطلاع دهند که در آن روز میمنت اندوزی این یونانی گردد
زیاده زیاده است مراسله سیم بخدمت عالی شیخ ابوالعباس
بر ترک فارخیر یافت ملاذا اعتضاد و طول مکاتبه بخت پیرا باعث نشا
گردید آنچه در باب نوشتن حقیقت شیخ قلمه موضع سیر متعلقه بنشیند آری بهار
نام کردن ۱۱

تحریر پذیر خاتمه رحمت شماره شده بود و بهر بنا حقیقت نیست که تاریخ نوزدهم شهر شوال
 زیب سند دولت و اقبال میرکمال قریب دو کیس از جوانان ابطال و در این محضر
 قتال انتخاب نموده لباس ستیابین و بر سر کرده از پیش خود در خدمت انصوب ختم
 چنانچه آن جماعه هکام شام در موضع مذکور رسید و بر دروازه قلعه نزول کردند
 شخصان بخیر از معنی مزاحم آنها نشدند بلکه تواضع و مداراست پیش آمدند و بعد از آن
 در دو پاس از شب بگذشت خوشی بسرداری میر بهاری از عقب آنها روانه شده بود
 سر آن قلعه رسیده جماعه اول که سناسی شعار بودند لباس بهراس پیش آمدند
 با مردم آنجا ظاهر نمودند که بیرون قلعه عبث گشته می شودیم اگر اندرون در میقول
 آنکه ترک انبوه جشنی دار و بهر لای ایشان از جاندی درین رخ خواهد بود حاصل کین
 بود و درون قلعه آمدند هر گاه میر که با جمعیت مذکور آن قلعه را کرده و در
 نشستند و جماعه اول و ثانیه از درون و بیرون شمشیر عالم کرده و بر سر
 طایل ریختند و خون آنها بچاک ندانست میخندند چنانچه احدی از شخصان جان
 سلامت نبردند قلعه با تمامی انتبه و افسوس و اسلحه بدست مبارزان اسلام آمد
 حقیقت این بود که ارقام خود خوش سرور و آرام رام باذوق اسلام حاصل
 است و یکم از طرف شیخ رحمت الله شش برترک قاف تحریر یافت
 در رخ ناصیه سعادت و ارجندیه بسیار دیده بخت بلند می برخورد و در
 کار مستعد و به سیرت جگر بنال گلشن غرت و جا به میان نصرت الله
 در پناه حضرت ذوالجلال بود و خرم و خوشحال باشند بعد از دعوات نبرد
 آن و آرزوی دیدار فرحت آثار خفی نماند که صدارت و دعوی منزلت و دیار اسلام الله تعالی

خدمت سواج بخاری برگزیده با نری تیار بخ یاز و هم شهر محرم با نجابت تقوی نمودند
 این شب در خلوت طلبیده و آنچه باید ارشاد فرموده حضرت کرده چنانچه هالسا نعت و در سر
 ارادت نگارنده ابتدا نوشته میشود که آن بر خوردار خست پوشیدنی و فرس و دیگر اشیا
 که برای عمرانی مطلوب است بوجوب ظاهر میباشند پس او در دست تاب نشانی
 مرسله است و هم خدمت تقرب عتیقه بانی مقبول بارگاه صدرانی ضیاء بخش و لکایه نامه
 قادری از طرف قبال و معانیه اسان محمد خاتم شد ترک کاف تجر یافت بر روشن ضمیر چنانچه
 چند سال برای اسلام در سر دار و کاما و سلی میخواند تا به اسطه آن غنثت نیز انبث بعنوان مناسب بعین
 اقدس اعلی رسیده باعث عفو جرم و صفت و ایم و شود بعد باین سعادت عظمی شریف
 بغلامی استیانت قدسی در آید تقصیرات و خطایای او بر تئنه انفسه طر رسیده احد
 از اعیان و ثوابان را برای عمرین این مقدمه جرات می شود لهذا اراده خاطر او
 در عقده تاخیر افتاد چون سخن والای آن مقتدای غنی و فقیهین استاد مای پایه سیر
 تا سرگرم دارد توجه فرموده آنحضرت مقدمه و بعرض رسانند تا خوش طین او بعرض
 ظهور و زاید آفتاب هدایت تابنده و پاینده با و مر اسلحه است و سیدوم شکل
 بزرگ لام محتر بر یافت بر ضمیر نیز زبده خاندان مصطفی اسوه دودمان مرتضی
 صدیقین بزم عرف و تکلمین میر سید محمد این پوشیده و پنهان ماند که بر برادر از
 نوشته شیخ محمد فیروز ظاهر شد که فرزندان کوه سیده شیر تبار بخ دوم شهر حبس موضع ظفر
 از تصرف کسان میشت و شرافت پناه محمد فواز بر آورده خود با مردم بسیاری در این موضع
 استقامت در فرزند و صاحب آن شیخ مذکور بر این موضع تاخت نموده و فرزندان مرقوم را حاضر کرد از
 طرفین جنگ عظیم میان آن فقیر و سراج خیر جرات اثر فرزند آن و ماستار پیش خود و خانواده خود

بجا
 بجا

ص

بجا

بجا

بجا

نام و نام خانوادگی: ...
 تاریخ: ...
 مکان: ...
 ...

[illegible]

باکتریتش را و آنی و غیر و شدن و جنگی که
 باکتریتش را و آنی و غیر و شدن و جنگی که
 باکتریتش را و آنی و غیر و شدن و جنگی که

بها قصد عیدید که اگر اراده چاکری در خاطر شریف باشد زود باید رسید و تسلیم
مراسله نسبت و ششم به زبده و انایان شیخ نعمت الله به ترک واد تحریر یافت
ملاذاجبا اعتقاد اشند شد که بهار کے نام شخصی در قصبه باڑی پیدا شد
بناظر آنکه من کیسیا گرم مردم بسیار رفرفر نیفته ز ساخته حتی که آن اعتقاد و شربت
بان بدینا و اعتقاد می بهر ساینده اند از آنجا که مشار الیه مردی و غا باز است چنان
پیش ازین در بلده برلی بملنی کلی از برادران خان عالی شان صالح خان تصرف
شده گر بخیر رفته باید که آن استظهار زینهار از دست آن بکار جام و غا خشنده
مردم دیگر را ازین معنی آگاه سازند تا احدی خیری یا پیشتر نیاید بامید کیسایان
عیار سرایار یا و اوه ضایع نکند زیاد و زیاد است مراسله نسبت و ششم
نجدت شفیق ذوالاحترام شیخ محمد نظام به ترک واد تحریر یافت فیض بخش
عالی مفتا و ریولا از نوشتجات جناب اسامی شیو و اس معلوم شد که میر محمد
حسین گرو و رند به پرگنات پابا قی سرکار باقی آباد که از حضور الامع النور
محمد رضوی برادر فردی مقر است بنام یکی از آشنایان خود میگردد و رضوی
وزارت و عوالی شرت نیز از نسبت از آنجا که این محیف را در خدمت دیوانه
جناب عبودیت و روشناسی نیست و محض بر لطف آن مراد بخش نامید و آن
و شادان میباشد امیدوار است که درین باب نوعی طریق الطاف سعی مرعی گردد
که خدمت آن محال به برادر عقیدت بیگال بحال باشد عمر دولت و ترقی و ترقی
مراسله نسبت و ششم به ترک یا تحریر یافت عروس مطالب متقاعد و شربت
ملاذ بهر بان استظهار و دوستان خواجہ محمد خان بابر محمد اوفه شرفی و شرف

۴۳۰
 مشکوف خاطر خاطر آنکه در آن بینجام که غلغله مستهاجم بحاجت برگشته اگر مستقامت
 داشت مسلح یا شدر و پدید بر دمان بعضی دیهات بود که چهار ماه دستگیران و دود
 آنجا قادر به آن اشیای در آن برگشته از غزل سواخواه بعد از رفت و شرف شاه
 خواجه محمد ماه تعلق گرفته خواجه مذکور قرار داده بودند که مبلغ مسطور بر و عده مذکور
 من و وصول در آورده رسانند خواهد شد بعد از آن توجه کردند الحال که الحال
 مردم بابتها خدمت و الاستقام در آمده ابرام آنست که بلا زمان امر شود که آن در
 رسانند که از کرم عام و در شواهد بود و السلام قسم قسم و در رفعت
 در اقل شش در حکمت تبیین نظری واجب الوجود و جود فایض الجود آن
 و در تاب آفتاب بنش خا و در سرائی رسید و صلاح محمد صلاح بر بساط ابسا
 کردار و بعد دعای دعا آنکه وصول نامه می محمد حبیب حصول شادمانی گردید
 مندرج در جبهه ضریح یافت حبیب اشاد آن شمشاد حد یقه و دایک
 کجای خرید نموده بدست عبدالرسول رسول ساخته امید که همبرین شوال
 یاد آور می که هر ایند آینه صد و پنجاه و آن پرتو خواجه شادمان
 پس بی تسکین باشند رفته و دم شش بر صنعت لفظ غیر منقوط واحد
 دم و دود طره علامه سید محمد عماد الدین و در دایه سلام خیر اسلام
 آمده معلوم و معلوم گردید که دود دود هر که را در فرج آگاه و در دود
 بدعا و در کار مردم ادراک کرده الحاح شد که دل مکرم و در کل امور الطلاع
 در اندک حالی مرسله محمد کامل اراده در گاه و الا کرده و در علم
 در و دال که در راقه او رسم کرم خا و در گرد که مراد او در عرصه حصول رسد

[illegible]

این گوشه گرفته باد فارسا و تاشاطه تقدیر الایزالی در آرایش عرائس ایام
کمال است گوش حال عالی گوشتواره خرمی خوشحالی نرین و محل باد رفته سپهر و هم
سنگین جنتی که لفظ لب بهم آمده شایسته ایام جام از روی آن خنده لب
خنده روی شمس رخ بنفشه موی را که لب لطافت از لطافت لب او جدا
و شیرین لبان را بر شک لبش لب حشر بدندان باوه عیش و طرب لبها را
از غصنهای بجران جان بلبل رسیده و اشک خوین از چشم چون لب ابدار و ان
ما لب دندان بی نیازی که لب دور و مندان مفارقت آن پسته لب و نار
و دندان زود و خرم و خند آن گرد و پیست ده چه شوگر کشی بر لب تو نیم بسی +
لب لب لبم جان بلبل رسیده را تا رفع حجاب دوری ترقت نیست که آن لب
سوران و افکار که از غلبه نگار فراق تیره و تاریست به نقل یادآوری رنگ لب
لب لبم گردان که حسب طلب خیر طلب شمشیر خان افغان از مشرق آورده بود شهر
لب برای آن کمان ابر و ترتر کان ابلاغ یافته زیاده از این جنبه غالب کتاب
لب لب لبم طلب آن لب ایام چون لب گل نسیم بار منتسم باد رفته
همچو محمد یعقوب مشتکی بر توان لفظ نواز احتسیر یافت سر فراز دوست
گردون باز که گردون نواز این لی نوا را از بنزم آن یار جان نواز
در دانه غم فراوان در کلیله باطن نواز نهاده حال این لی نواز نیز بر کرده
دانی که از سعادت آن دوست سر ایا ناز برین نیازمند سگیزد و از زبان سعادتی
در دانه غم فرزند شد آل که ناحق میکنی نواز بلا قات شریف بخواند و نواز پیش کتابت
از مسرور دارند و انبساط بر روی آن یگانه زمانه و از نابو الحمد لله
در دانه

که رساله غریب که با نثر عجیب و غریب مرقوم گردیده بعنوان پسندیده و آئین برگزیده صورت
 پذیرفت و این صحیفه فی نظر که به پیشش می رسید مرقوم شده و بطریق خوب و
 مرغوب با نثر تمام یافت بر خطش به خطی دیگر زیباست و هر یک از این سیقه طبعه در
 بهشتی عالی قیام تا انقراض زمان و زمین این ریاض رنگین را بهار قبول و بهار
 قنات آگین تازه در میان قطعه تاریخ صد شکر گز غنایت و ادوار و الجلال
 شد ختم این رساله رنگین جانفزاد از بهر سال او چو بگردم تا آتی به دانش بگفت نسخه والا

۱۳۵۳۲

تمام شد

الای شاهوار سپاس به قیاس نذر جناب صلیت که از کقطره آب هزاران گوهر آید فائق
 آفتاب بصورت وجود و در آورده انشای عجائب مصنوعات و غرائب مبدعات بر قدر
 او و بیست و روشن و جوهر و ابرقت و منقبت نثار حضرت والای گوهر خانه نیست که
 ذات بابر کائنات ملامت ضلال را کینه بود کرده نشر کرامات متابعان با جاه و جلاست
 انشا این کون و مکان حتی است مبرین و یرین ایام شهرت با علم و هنر التیام حسن جلوه افروزی
 متذکره کتب مطبوعه حسن انظار شایسته زار و کس بهار گردانیده و هر یک از این بجز
 سر کشیده شاه و اب کن گشتگان و اوی استفاده گردیده چنانچه الحال نشانه بخوبی صانع گوناگون
 و معدن خزان و قلمون و سوسه نثار عجیب که اسم به اسمی است و هر فقره اش به جنب یک
 و طفره جشی و تصحیح کترین فلاق نالید اید کوی است روی مقبول احمد گوپاموی صانه
 شرک غنی و غوغای صحیح و جشی و بکلیه کنایه شایسته عبد اللطیف صاحب وطن قصبه و نانی علی
 بنایخ نیم شهر جاوی انسانی سینه بکبار و دو صد و شصت جبری قباوی الطباع و در کتب
 علی و کتب و نویجه و بعد قطعه تاریخ از انشا عجیب و مطبوع و بحسن طرح و وضع ان جوی
 گفت تاریخ مطبع آن مقبول و گشت انشا عجیب و مطبوع و بحسن طرح و وضع ان جوی

